



## گزارش و تصویر از روسیه یکصد و شصت سال پیش

سید علی آل‌داود

دوره قاجار عصر سفرنامه‌نویسی است. در ادوار قبل، از آغاز گسترش زبان فارسی در قرن سوم هجری تا روزگار پادشاهی فتحعلی‌شاه قاجار، سفرنامه‌ها و گزارش‌های سفرهایی که ایرانیان و فارسی‌زبانان نوشته‌اند، اندک‌شمار است و شاید به تعداد انگشتان دست هم نرسد، اما از عصر فتحعلی‌شاه به بعد و به‌خصوص پس از آشنایی ایرانیان با شیوه سفرنامه‌نویسی اروپاییها و این نکته که غربیها خود را ملزم می‌دانسته‌اند که پس از سفرهای طولانی به شرق، گزارش مبسوط آن را به صورت کتاب عرضه دارند، ایرانیها و به‌خصوص صاحبان اندیشه و فرهنگ، به‌تدریج پی بردند که نگارش و تدوین یادداشتهای سفر امری ضروری و مفید و لازم است و کسان زیادی رغبت به مطالعه آن دارند.

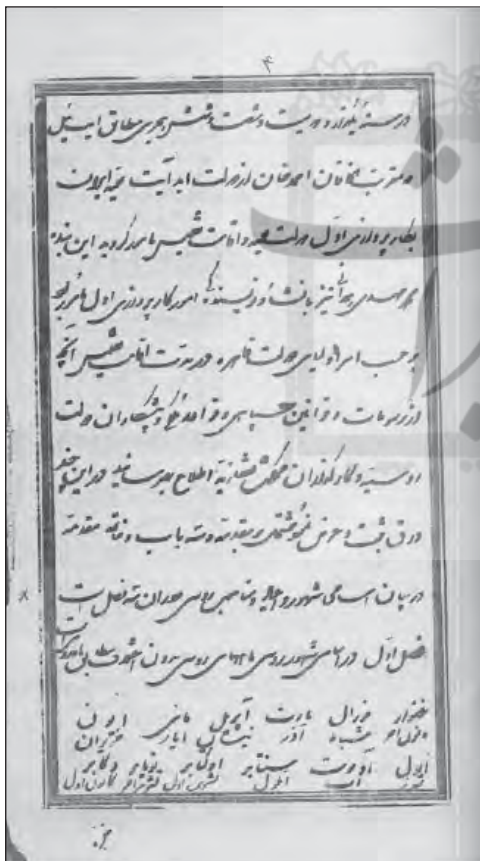
سفرنامه‌های برجای مانده از عصر قاجار فراوان است و شاید بتوان سفرنامه‌نویسان این عصر را در سه گروه متفاوت جای داد:

۱. گروه اول کسانی که یادداشتهای سفر خود به داخل کشور را نگاشته‌اند. این افراد بیشتر کارکنان دیوان و دولت بوده و گزارش سفرهای رسمی خود را نوشته و متضمن نکته انتقادی و مفید یا گزارش احوال مردمان آن نواحی نیست. لکن معدودی که سفر رسمی نداشته‌اند، سفرنامه‌های خوبی از خود بر جای گذاشته‌اند، از جمله این آثار معدود می‌توان به سفرنامه داخل کشور حاج سیاح محلاتی اشاره کرد

که متنی خواندنی و پرفایده است و برای نگارش تاریخ اجتماعی و مطالعه شیوه زندگی مردم ایران در قرن سیزدهم متضمن فواید بسیار است. این سفرنامه یک بار پیش از انقلاب به طبع رسیده است.

۲. گروه دوم، سفرنامه‌های مکه و مدینه و عتبات عالیات است. نویسندگان عموماً شخصیت‌های سیاسی و ادبی بوده‌اند که توفیق زیارت یافته و یادداشتهای خود را اکثر به نثر و بعضاً به نظم تنظیم کرده‌اند.

۳. گروه سوم، سفرنامه کسانی است که به غرب یا هند و روسیه رفته‌اند. طبعاً نویسندگان این‌گونه سفرنامه‌ها، بیشتر در شمار روشنفکران و آشنایان با تمدن و فرهنگ اروپایی بوده و آثارشان هر چند در مقایسه با سفرنامه‌نویسان اروپایی از غنای کمتر برخوردار است، لیکن با توجه به آنکه مسائل را از دیدگاه یک ایرانی که برای نخستین بار به غرب سفر کرده می‌دیده‌اند حاوی نکات و اطلاعات مفید و ارزنده است.



صفحه اول سفرنامه روسیه نسخه خطی مجلس

یکی از متون سفرنامه‌ای عصر قاجار «سفرنامه روسیه» محمدمهدی همدانی منشی و دبیر میرزا احمدخان نوائی



آید، لیکن سرانجام با وساطت نصیرالملک فتنه خوابید و شورش پایان یافت. از تهران میرزا احمدخان نوائی مأمور شد به تبریز رفته و در باب منشأ و علت ایجاد این درگیریها تحقیق کرده و نتیجه را به تهران ارسال کند.<sup>۱</sup>



نقشه میدان تفلیس

مأموریت دیگر احمدخان، پایان دادن به درگیریها بین مردم زنجان و حاکم آن شهر علی اشرف خان ماکوئی بود. این شخص که در اواخر عصر محمدشاه حاکم زنجان بود مبادرت به کار ناشایستی کرد که در نتیجه آن مردم شهر بر او شوریده و دارالحکومه را محاصره کردند. سرانجام حاکم به دست شورشیان گرفتار شد. چون بیم کشته شدنش می رفت، گروهی از عقلای قوم او را به بیرون شهر فرار دادند. محمدشاه احمدخان نوائی را مأمور کرد به زنجان برود و درباره حاکم و علت شورش مردم تحقیق کند و ضمناً علی اشرف خان را به تهران اعزام دارد. احمدخان به زنجان رفت و گزارشش به مقصری حاکم داد و مردم را از تقصیر میرا دانست و گفت اگر کسی سزاوار کیفر است باید همه را مجازات کرد و با این تدبیر مردم شهر را از کیفر دادن به سلامت رهانید.<sup>۲</sup>

در سال ۱۲۶۴ ق محمدشاه درگذشت و ناصرالدین

۱. ناسخ التواریخ (قاجاریه)، ج ۲، ص ۹۰۸.

۲. ناسخ التواریخ (قاجاریه)، ج ۲، ص ۹۱۴.

دریابگی ملقب به عمیدالملک نایب ایشیک آقاسی باشی (معاون اداره تشریفات دربار) است، متن مزبور حاوی یادداشتها و آگاهیهای این دبیر و رئیس متبوع او از کشور روسیه و به خصوص قفقاز و شهرهای آن است. این سفرنامه که نسخه خطی منحصر به فرد آن در کتابخانه مجلس نگهداری می شود یکی از معدود نوشته هایی است که ایرانیان در باب همسایه مقتدر شمالی خود نگاشته اند. میرزا احمدخان نوائی در سال ۱۲۶۴ ق به عنوان کارپرداز ایران در تفلیس از سوی میرزا تقی خان امیرکبیر منصوب شد. سفرنامه او که محصول اندیشه و تتبعات منشی وی محمد مهدی همدانی است حاوی اطلاعات مفیدی در باب روسیه قرن نوزدهم و همراه با شش تصویر است. چون این سفرنامه تاکنون در جایی حتی در فهارس کتابخانه مجلس معرفی نشده و متن آن نیز به چاپ نرسیده، در اینجا نخست به معرفی نویسنده و سپس به توصیف نسخه خطی منحصر آن می پردازیم.



جنگ قشون روس با اهالی داغستان

احمدخان نوائی دریابگی. میرزا احمدخان نوائی دریابگی نایب ایشیک آقاسی باشی پسر بزرگ جعفرقلی خان پسر چراغ علی خان از اهالی قریه نوای مازندران و ملقب به عمیدالملک و دریابگی بود. در منابع موجود دوره قاجار در باب سال تولد، دوران کودکی و نوجوانی او اطلاعی نمی یابیم. نخستین بار که نام او در منابع دیده می شود مربوط به حوادث سال ۱۲۶۳ ق آخرین سال پادشاهی محمدشاه است. در این سال و هنگامی که ناصرالدین میرزا به عنوان ولیعهد در تبریز به سر می برد شورش بزرگی در شهر به وجود آمد. مسلمانان و ارمنیها درگیر شدند و نزدیک بود غائله بزرگی به وجود



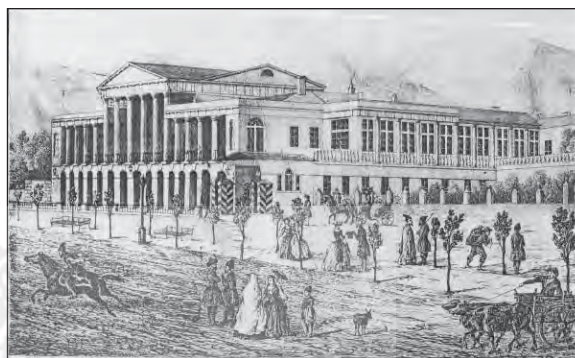
البته صحیح‌تر است. از جمله کارهای احمدخان در دورهٔ مأموریت در تفلیس، استقبال از میرزا محمدحسین قزوینی صدر دیوان‌خانه و سفیر فوق‌العادهٔ ناصرالدین شاه به پایتخت روسیه بود. میرزا احمدخان تا سه فرسنگ بیرون تفلیس به استقبال سفیر ایران رفت.<sup>۴</sup> مأموریت او احتمالاً تا چهار سال به طول انجامید و در سال ۱۲۶۸ ق پس از خاتمه‌یافتن آن به تهران بازگشت و به جای او قاسم خان پسر دوستعلی خان معیرالممالک اول به عنوان کارپرداز راهی تفلیس شد.<sup>۵</sup>

احمدخان پس از بازگشت به تهران به سمت دیوان‌بیگی اردوی شاه برگزیده شد و در سال ۱۲۶۹ ق به حکومت تبریز منصوب شد و به آذربایجان رفت و مدتی آنجا بود و سپس حکومت بوشهر به او محول گردید و به سال ۱۲۷۳ به آنجا رفت و لقب دریابگی خلیج فارس هم دریافت داشت و نشان درجه اول سرتیپی را به دست آورد و همراه با آن خلعت یافت.<sup>۶</sup>

به گفتهٔ مهدی بامداد در شرح حال رجال ایران، احمدخان نوائی در سال ۱۲۷۹ ق هنگامی که بار دوم حاکم بوشهر شد در همان شهر در سن سی‌وشش سالگی درگذشت. اما این اطلاع صحیح به نظر نمی‌رسد، اگر این سخن را مطابق واقع بدانیم، سن او در وقت انتصاب به کارپردازی تفلیس ۲۴ سال بوده و بعید به نظر می‌رسد که امیرکبیر جوانی بیست‌وچهارساله را برای این مأموریت مهم و حساس انتخاب نماید.

از احمد خان دو پسر بر جای ماند، پسر اول او حسین خان مشهور به حاجی حسین خان، داماد محمدحسن خان اعتمادالسلطنه شد. در مجلس عقد او که اعتمادالسلطنه وصف می‌کند ادیب‌الملک هم شرکت و حضور داشت. او مبتلا به مشروب و تریاک بود و در هر دوی آنها افراط می‌کرد، سرانجام در ذیحجهٔ ۱۳۱۰ ق بر اثر افراط

شاه به پادشاهی رسید. هنگام سفر شاه جدید به تهران، احمدخان که در تبریز به سر می‌برد مأمور شد که پیشاپیش اردوی شاهی از تبریز به سوی تهران حرکت کند و در هر منزل علف و آذوقهٔ سواره و پیاده را آماده سازد و سپاه خمسه را نیز حاضر کند تا بعد از ورود شاه به زنجان همراه اردوی شاهی روانه شوند. احمدخان همچون دفعات سابق از عهدهٔ این مأموریت نیز به‌خوبی برآمد.<sup>۱</sup>



درب عمارت جانشین قفقازیه در تفلیس

پس از ورود به تهران و بر تخت نشستن ناصرالدین شاه و صدارت امیرکبیر، چون امیر با حسین خان مراغه‌ای نظام‌الدوله والی فارس روابط حسنه نداشت او را از حکومت برکنار کرد. مردم فارس هم که این موضوع را از پیش می‌دانستند به تحریک حاج میرزا علی‌اکبر قوام‌الملک و محمدقلی‌خان ایل‌بیگی بر حسین خان شوریدند. زد و خوردی شروع شد که چهل روز به طول انجامید و سرانجام گروهی از شورشیان به دارالحکومه هجوم بردند، اما حاکم مقاومت کرد و سرانجام طرفین توافق کردند که حسین خان به تهران برود و تکلیف خود را معلوم سازد.<sup>۲</sup>

دولت در ابتدا امیر اصلاخان مجدالدوله را به شیراز فرستاد، اما او کاری از پیش نبرد و به تهران بازگشت. بالاخره احمدخان نوائی را با احکامی به شیراز اعزام داشتند و او پس از ورود به شهر غائله را فرونشاند و امور را منظم ساخت و مردم را با وعده و نوید و امید آرامش و آسایش خاموش کرد و پس به تهران بازگشت،<sup>۳</sup> و مورد توجه امیرکبیر قرار گرفت و امیر او را در سال ۱۲۶۴ ق به سمت ژنرال قنصل ایران در تفلیس که عنوانش کارپردازی بود منصوب کرد. هر چند منابع عصر قاجار شروع مأموریت او در تفلیس را همین سال ۱۲۶۴ ق ذکر می‌کنند، اما در ابتدای سفرنامهٔ یادشده، آغاز مأموریت او در تفلیس به سال ۱۲۶۶ ق ذکر شده و این تاریخ

۱. ناسخ‌التواریخ (قاجاریه)، ج ۳، ص ۹۶۴.
۲. ناسخ‌التواریخ (قاجاریه)، ج ۳، ص ۹۲۵ - ۹۵۰.
۳. شرح حال رجال ایران، ج ۱، ص ۱۰۵.
۴. ناسخ‌التواریخ (قاجاریه)، ج ۳، ص ۱۱۴۲.
۵. شرح حال رجال ایران، ج ۱، ص ۱۰۵؛ ناسخ‌التواریخ (قاجاریه)، ج ۳، ص ۱۱۹۷.
۶. شرح حال رجال ایران، ج ۱، ص ۱۰۵؛ ناسخ‌التواریخ (قاجاریه)، ج ۳، ص ۱۴۷۲.



در شرب خمر و کشیدن تریاک از هوش رفت و پس از مدتی بیماری در ۲۸ ربیع‌الاول ۱۳۱۱ ق درگذشت. فرزند دیگر او حسن‌خان نام داشت.<sup>۱</sup>

**سفرنامه روسیه.** نویسنده اصلی این سفرنامه، محمدمهدی همدانی منشی و دبیر کارپردازی ایران در تفلیس و منشی و همراه مخصوص احمدخان نوائی بوده و نسخه خطی موجود آن احتمالاً به خط خود اوست. از محمدمهدی همدانی اطلاعی به دست نیامد و ممکن است بعدها با جست‌وجوی بیشتر در تواریخ محلی دوره قاجار به اطلاعی از او دست یابیم. این کتاب را وی در دوره

آنچه از رسومات و قوانین سپاهی و قواعد ملکی و پیشکاران دولت روسیه و کارگزاران مملکت قفقازیه اطلاع به هم رسانید در این چند ورق ثبت و عرض نمود. مشتمل بر مقدمه و سه باب و خاتمه.»

باب اول سفرنامه، در باب اسامی اعضای دربار و نزدیکان و کسان امپراطور، امرا و وزرای دولت روسیه در دو فصل. فصل اول در اسامی اهل خانه امپراطور روسیه (از این برگ به بعد چند ورق از اصل کتاب ساقط شده است). قسم دوم (شاید فصل دوم) معرفی پیشکاران امور ملکی، معرفی وزرای دولت روسیه است شامل وزیر



نقشه شهر تفلیس

خارجه، وزیر داخله، وزیر صندوق‌خانه و کارخانه، وزیر املاک خالصه، وزیر محاسبات مداخل و مخارج، وزیر خزانه، وزیر امورات بحری، وزیر مهندس‌خانه، وزیر امور چاپارخانه و وزیر مباشر صدور احکام. سپس مجالس روسیه شامل مجمع مشورت‌خانه امورات دولتی و مجمع سنا معرفی شده‌اند. سپس اجزای داخلی هر وزارتخانه را با ذکر جزئیات و اسامی متصدیان هر قسمت بیان می‌دارد. به گفته او در آن روزگار ۵۱ مأمور و سفیر کشورهای مختلف از جمله ایران در پایتخت روسیه مستقر بوده‌اند.

باب دوم در احوالات و قوانین و اسامی کارگزاران مملکت قفقازیه در پنج فصل. فصل اول: دیوان‌خانه‌های بزرگ، منظور دارالحکومه قفقاز شامل دو دیوان‌خانه

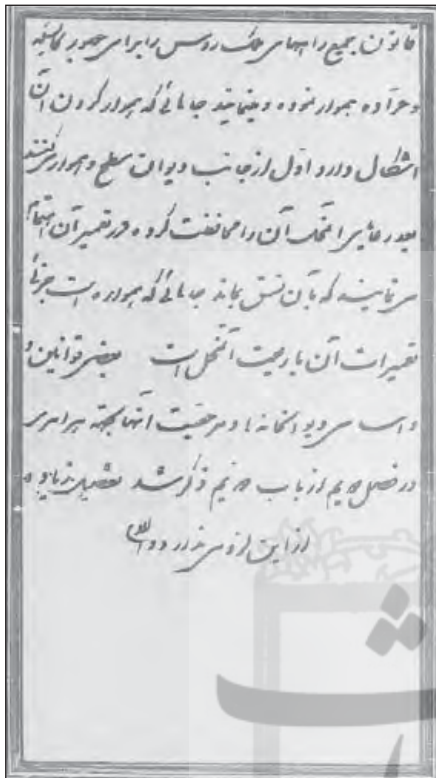
مأموریت چهارساله احمدخان به روسیه نگاشته و حاوی اطلاعات بکر و دست اول از روسیه آن روزگار است. «سفرنامه روسیه» کلاً مشتمل بر یک مقدمه و سه باب و یک خاتمه است. مقدمه در بیان اسامی ماهها و اعیاد روس حاوی سه فصل است: فصل اول در اسامی شهر و ماههای روسی، فصل دوم در اعیاد روسی و فصل سوم در مناصب کارکنان دولت روسیه که آنها را با نام معرفی می‌کند. مقدمه یازده صفحه از نسخه خطی را در بر گرفته است.

مقدمه کتاب با این سطور آغاز می‌شود: «در سنه یکهزار و دوست و شصت و شش هجری مطابق ایت‌ئیل که مقرب الخاقان احمدخان از دولت ابدآیت علیّه ایران به کارپردازی اول دولت علیّه و اقامت تفلیس مأمور گردید، این بنده محمدمهدی همدانی نیز به انشاء و نویسندگی امور کارپردازی اول تفلیس مأمور بود. بر حسب امر اولیای دولت قاهره در مدت اقامت تفلیس

۱. روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه، ص ۲۱، ۸۸۵، ۹۱۴-۹۱۵.



این ترتیب: «هر کس زمین داشته باشد و استطاعت ساختن آن را ندارد و به قدر اندازه ساختن عمارت تنخواه از آن خزانه قرض می‌کند. همان زمین و عمارتی که می‌خواهد بسازد در رهن می‌گذارد و باید زمین مرغوب و به قدر تنخواه که قرض کرده قیمت داشته باشد، لیکن مستحفظ می‌گذارند که تنخواه را خرج ساختن عمارت کند...»



صفحه آخر سفرنامه روسیه

واحد دیگر دیوان‌خانه، قسمتی است که بر اجرای قوانین و انطباق آن با احکام صادره از سوی دادگاهها فعالیت داشت. در آنجا اگر حکمی خلاف قانون تشخیص داده می‌شد به صادرکننده ابلاغ و اخطار داده می‌شد: «... تمامی کتب قانون روسیه در آنجاست. باید از جمیع احکامی که در تمامی امور از سایر دیوان‌خانه‌ها صادر می‌شود مطلع باشند و با قوانینی که در کتب قانون برای هر امری نوشته شده تطبیق نمایند. اگر مطابق است مجری خواهد بود. چنانچه خلاف قانون است رد می‌کنند و به کارگزاران دیوان‌خانه که آن حکم صادر شده اعلام می‌نمایند که حکم ایشان مخالف قانون بوده است.»

دایره پلیس و داروغه‌خانه بخش مهم دیگر تشکیلات حکومتی قفقاز بود که ضمناً امر مجازات متهمین را نیز انجام می‌داد: «امور داروغگی و کلانتری و تنظیمات شهر و

بوده که در تغلیس مستقر بوده است: دیوان‌خانه جانشین [حاکم] قفقازیه و دفترخانه ملکیه جانشین قفقازیه. از جمله اجزای این قسمت: بخش مترجمهای دفترخانه است که دو مترجم داشته: کپیطان میرزا اسکندر حاجی و میرزا فتحعلی آخوندزاده معروف. وظیفه آخوندزاده امور مترجمی خط و زبان فارسی بوده و این بخش را او اداره می‌کرده است. حکومت در قفقاز، به گفته مؤلف، قواعد خاص خود را دارد و تمام کارهای روزانه با احکام مکتوب به همه حکام ولایات ابلاغ می‌شود. یکی از وظایف حکومت رسیدگی به شکایات مردم است که گاه افراد آن را در صندوقچه گردآوری شکایات می‌انداختند و منتظر رسیدگی می‌شدند: «همچنین جعبه مقفلی که به قدر انداختن یک کاغذ سر آن شکاف دارد در درب‌خانه خود گذاشته، اگر کسی عرض و مطلب مخفی داشته باشد، نوشته آورده بدون اطلاع غیر به آن جعبه می‌اندازد. کلید جعبه در نزد یکی از امنای جانشین است.



جنگ قشون روس با اهالی داغستان

در هفته یک روز جعبه مزبور را می‌آورند و در حضور جانشین می‌گشایند. عرایض و نوشته‌جاتی که در جوف آن است بیرون آورده می‌شود و باز در جعبه را می‌بندند به جای معین که دم در خانه است می‌گذارند. جواب مطالب آن نوشته‌جات محول به صاحب‌منصبانی است که نزد جانشین برای امورات مخفیة مأمورند. اگر کسی به نوشته مخفی یا به‌طور دیگر کسی را به خیانت متهم نماید بدون آنکه آن شخص را مطلع سازند در مقام تحقیق و تفحص آن امر برمی‌آیند.

فصل دوم در تقسیمات مملکت قفقازیه و ولایات ششگانه آنجا. از جمله واحدهای تابعه حکومت‌های قفقاز، خزانه‌های شبیه بانکهای امروزی بوده است که برای ساخت و بنای منازل و واحدهای مسکونی به افراد وام می‌داد؛ به

حبس و تنبیه تمامی با پلیسه است. هر کس مورد تنبیه گردد یا برای تقصیری باید حبس شود یا مطالبه طلب و غیره یا وجوه دیوانی باید از او اخذ شود، سایر دیوانخانه‌ها که رسیدگی کرده قطع نمودند، حکم آن را بهر سیاق که تمام شده به پلیسه می‌نویسد، پلیسه اجرا می‌دارد. در شهر آنچه واقع شود تحقیق و اتمام با پلیسه است. تنظیمات کوچک و میدان و اصناف و غیره تمامی به اهتمام پلیسه است.»



صورت پتر کبیر

مأمورین خارجی مستقر در قفقاز منحصر به کاربرد از ایران و فرانسه است. سایر کشورها مأمور در این ایالت روسیه نداشته‌اند. وظیفه دارالطبابه که همه اطباء عضو آن‌اند رسیدگی به امور پزشکی و بیماران است: «دارالطبابه تفلیس تمامی اطباء صاحب‌منصب و خدمات ایشان منظور نظر دیوان است، به هر یک موافق منصب مثل سایر ارباب مناصب از دیوان موجب داده می‌شود و در ازای معالجات خوب و حسن تتبع، خواه درباره صاحب منصب یا رعیت داخله ملک روس یا رعیت خارج بر شأن و منصب ایشان افزوده، نشان مرحمت می‌شود.»

وضع داروخانه‌ها و شیوه کار آنها را خیلی دقیق توضیح می‌دهد: «سه باب کارخانه دواسازی دیوانی در تفلیس است. اطبا برای هر مرضی که نسخه دوا می‌نویسند به ابطیک می‌برند. کارکنان آنجا دوا را می‌سازند. آنچه آشامیدنی است در شیشه‌های بلور ریخته سر آن را بسته، لاک و مهر می‌کنند. در کاغذ منقش مخصوصی هم وضع

آشامیدن که اسم طیب و مریض و قیمت دوا را نوشته به آن شیشه می‌بندند... و آنچه صفوف و حبوب است در قوطی مخصوص کرده همانطور سر آن را لاک و مهر می‌نمایند... هر یک از کارخانه‌ها در جایی از شهر واقع است. برای هر یک از آنها هم صاحب‌منصبان مخصوص که به علوم طبابت و شناختن و ساختن ادویه مهارت و تتبع کامل داشته باشد معین است. اگر در دادن دوا ضبط و اشتباه بکنند مورد سیاست کامل خواهند بود...»

بیمارستانهای نظامی هم خوب توصیف شده‌اند: «دو باب مریض‌خانه ساخته‌اند: یکی برای بهار و تابستان، یکی به جهت زمستان و سردی هوا. عمارات مرتفع بسیار عالی است. اندرون و بیرون سفید و منقش. برای صاحب‌منصبان اطاقهای علی‌حدّه است. هر یک از ارباب مناصب که مریض شود اگر شأن و منصبش بلندتر است در یک اطاق منزل می‌دهند، اگر پست است دو نفر در یک اطاق. برای خوابیدن هر یک از مریضها تختی گذاشتند و ممیزی هم در نزد آن به جهت خوردن دوا و غذا نهاده‌اند.»

نسخه خطی منحصر به فرد این کتاب که به خط نستعلیق خوش کتابت شده در کتابخانه مجلس نگهداری می‌شود. کاتب محتملاً شخص نویسنده است و نسخه مزبور دستنویس اصل است که برای وزارت خارجه ارسال شده است. صفحات کتاب مجدول، هر صفحه دوازده سطر دارد و کلاً همه کتاب ۱۹۱ صفحه است و شش تصویر هم از تفلیس و جنگهای اهالی داغستان با روسیه در آن درج شده است. بین صفحات ۱۲ و ۱۳ اوراقی از کتاب ساقط شده است. و نکته آخر آنکه نگارنده این سطور، این سفرنامه را در دست تصحیح و آماده‌سازی دارد و به زودی آن را برای نشر به ناشر خواهد سپرد.

### منابع

روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، مقدمه و فهارس از ایرج افشار، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۷ش.

شرح حال رجال ایران، مهدی بامداد، تهران، انتشارات زوآر، ۱۳۴۷ش.

ناسخ‌التواریخ (تاریخ قاجاریه)، محمدتقی خان لسان‌الملک سپهر، به اهتمام جمشید کیان‌فر، تهران، اساطیر، ۱۳۷۷ش.





## مازندران و طبرستان

سید محمد عمادی حائری\*

شواهدی هست که نشان می‌دهد در ادوار قدیم میان طبرستان و مازندران تفاوت می‌نهادند. این را می‌دانیم که تا پیش از قرن ششم به ناحیه جنوبی دریای خزر (ناحیه‌ای که اکنون به آن مازندران گفته می‌شود) مازندران گفته نمی‌شد؛ بلکه مقصود از مازندران در متون قدیم (قرون چهارم و پنجم) یا بیابانهای عربستان و شام — و بنا بر قولی تا مصر — بود که بدان مازندران مغرب می‌گفتند، و یا سرزمین طخارستان در افغانستان کنونی که عنوان مازندران مشرق بدان اطلاق می‌شد (نک: پژوهشی در شاهنامه، ص ۱۷۱-۱۷۶، ۲۱۷-۲۳۹، ۲۴۱-۲۴۶).

آن‌گونه که از شواهد و قرائن موجود برمی‌آید، تا پیش از قرن پنجم مازندران به عنوان ناحیه‌ای در شمال ایران شناخته نمی‌شد. از جمله این قرائن آن است که تا پیش از قرن پنجم به دنبال نام هیچ دانشمندی عنوان مازندرانی (به معنای منسوب به شمال ایران) نمی‌توان دید، حال آنکه در همان ادوار دانشمندان بسیاری با نسبت طبری یاد شده‌اند، مانند علی بن ربیع طبری (قرن سوم)، محمدبن جریر طبری (قرن سوم و چهارم)، محمدبن ایوب طبری (قرن پنجم)، و دیگران. مؤلف حدودالعالم (تألیف شده در سال ۳۷۲) از طبرستان به عنوان «ناحیتی بزرگ» که «حدش از چالوس است تا تمیشه» یاد می‌کند (حدودالعالم، ص ۱۴۴) و آمل را «شهری... عظیم و قصبه [= مرکز] طبرستان ... و مستقر ملوک طبرستان» توصیف می‌کند (همان، ص ۱۴۵)؛ اما از مازندران هیچ نامی نمی‌برد.

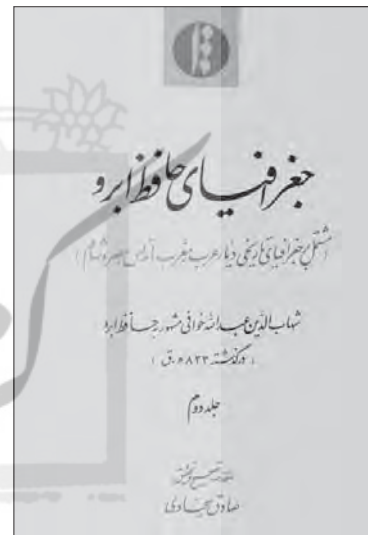
از قرن پنجم، نام مازندران را در متون، به عنوان ناحیه‌ای در شمال ایران نزدیک به طبرستان اما متمایز از آن، می‌توان دید. در این قرن، خواجه نظام‌الملک از مازندران و طبرستان در کنار هم نام می‌برد (نک: سیر الملوک، ص ۲۲۴؛ گفتنی است که نظام‌الملک نه بار واژه طبرستان را به کار برده ولی تنها یک بار و در همین موضع مورد اشاره از واژه مازندران استفاده کرده است که نشان‌دهنده این است که از این دوره عنوان مازندران اندک‌اندک به منطقه‌ای در شمال ایران اطلاق شده است). اما در قرن ششم، ابن فندق آشکارا میان طبرستان و مازندران تفاوت می‌گذارد و از آنها به عنوان دو ولایت

جداگانه — اما در کنار هم — یاد می‌کند (تاریخ بیهق، ص ۱۸: «بیست و یکم: ولایت جیلان؛ بیست و دوم: ولایت دیلمان؛ بیست و سوم: ولایت شروان؛ بیست و چهارم: ولایت طبرستان؛ بیست و پنجم: ولایت مازندران؛ بیست و ششم: ولایت قومس»). در همین قرن، عبدالجلیل قزوینی رازی می‌نویسد: «مازندران و بعضی از دیار طبرستان و ری» (نقض، ص ۴۵۹؛ نیز نک: ص ۴۲، که از قول مؤلف بعضی فضائح الروافض می‌آورد که «گروه گروه مجبران در طبرستان و مازندران پیش تخت شاه مازندران نیارند و الزام نکنند»)، و بدین ترتیب به وضوح میان این دو ناحیه تفاوت می‌نهد و نشان می‌دهد که این دو عنوان برای دو منطقه جداگانه اما همجوار، به کار می‌رفته است.



در اوایل قرن هفتم، ابن اسفندیار در تاریخ طبرستان (تألیف شده در سال ۶۱۳) درباره عنوان مازندران و جدید بودن آن می‌نویسد: «و مازندران مُحدَث است، به حکم آنکه مازندران به حد مغرب است؛» و سپس دلیل اطلاق عنوان جدید مازندران به کرانه جنوبی دریای خزر را چنین می‌نویسد: «منسوب این ولایت را موزاندرون گفتند، به سبب آنکه موز نام کوهی است از حد گیلان کشیده تا به لار و قصران — که موزکوه گویند — همچنین تا به جاجرم، یعنی این ولایت درون کوه موز است. اما آنچه به طبرستان منسوب است از دینار جاری شرقی [است] تا به ملاط — که دیهی است و رای هوسم غربی [که] می‌گویند \* پژوهشگر و مصحح متون، دبیر گروه متن‌شناسی مرکز پژوهشی میراث مکتوب.

در قدیم بیشه‌ای بوده است لـ (تاریخ طبرستان، ص ۵۶). بر اساس این نوشته ابن اسفندیار، طبرستان در عصر وی جزئی از منطقه‌ای وسیع‌تر با نام مازندران به شمار می‌آمده است (دربارهٔ محدودهٔ طبرستان در آن عصر، نک: همان، ص ۷۴، نیز: ص ۵۷، که «لارجان» را «قدیمتر طرفی از اطراف طبرستان» معرفی می‌کند). این اطلاق، البته با شواهدی که از متون قرن ششم یاد کردیم، نمی‌خواند. ابن اسفندیار در کتاب خود از عنوان مازندران هم استفاده کرده، اما بیشتر عنوان طبرستان را به کار برده است (نک: فهرست اعلام پایان کتاب). در قرن نهم نیز، عنوان کتاب ظهیرالدین مرعشی (تاریخ طبرستان و رویان و مازندران) می‌تواند گویای تفاوت این دو ناحیه باشد؛ همچنانکه در همین قرن نوشتهٔ حافظ ابرو با عبارت «مازندران و تمامت طبرستان» (جغرافیای حافظ ابرو، ج ۲، ص ۳۴۸) نشانهٔ همین تفاوت است.



در پایان — برای دفع دخل مقدر — باید یادآوری کرد که عنوان «المسائل المازندرانیة» را، که در برخی چاپهای فهرست شیخ طوسی (نک: فهرست طوسی، چاپ قیومی، ص ۲۳۹؛ قس: همان، چاپ طباطبایی، ص ۴۴۵، که نام این رساله در متن وجود ندارد) به عنوان اثری از شیخ مفید (م ۴۱۳) یاد شده، باید حاصل تصرف کاتب یا فاضل مآبی متأخر تلقی کرد که خواسته این نام را به جای «المسائل السارویة» (عنوان رساله‌ای از شیخ مفید در پاسخ سؤالات مردم ساری، که به چاپ نیز رسیده) — به قصد وضوح برای خواننده — بگذارد. جالب اینجاست که نجاشی از همین اثر با عنوان «کتاب جوابات اهل

طبرستان» یاد می‌کند (نک: فهرست نجاشی، ص ۴۰۱).

### منابع و اختصارات<sup>۱</sup>

۱. پژوهشی در شاهنامه، حسین کریمان، تهران، سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۷۵ش.
۲. تاریخ بیهق، علی بن زید بیهقی (ابن فندق)، به کوشش احمد بهمینار، تهران، کتابفروشی فروغی، چاپ سوم، ۱۳۶۱ش.
۳. تاریخ طبرستان، بهاء‌الدین محمدبن حسن بن اسفندیار کاتب، به کوشش عباس اقبال، تهران، کلاله خاور، ۱۳۲۰ش.
۴. تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، میر ظهیرالدین مرعشی، به کوشش محمدحسین تسیحی، تهران، مؤسسهٔ مطبوعاتی شرق، ۱۳۴۵ش.
۵. جغرافیای حافظ ابرو، حافظ ابرو، به کوشش سید صادق سجادی، تهران، میراث مکتوب، ۱۳۷۵ش.
۶. حدود العالم من المشرق الی المغرب، مؤلفی ناشناخته، به کوشش منوچهر ستوده، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۰ش.
۷. سیرالملوک (سیاستنامه)، نظام‌الملک ابوعلی حسن طوسی، به کوشش هیوبرت دارک، تهران، علمی و فرهنگی، چاپ چهارم، ۱۳۸۷ش.
۸. فهرست طوسی: فهرست کتب الشیعه و اصولهم و أسماء المصنفین و أصحاب الاصول، محمدبن حسن طوسی، به کوشش سید عبدالعزیز طباطبایی، قم، مکتبه المحقق الطباطبایی، ۱۴۲۰ق؛ الفهرست، محمد بن حسن طوسی، به کوشش جواد قیومی، قم، مؤسسهٔ النشر الفقاهة، چاپ دوم، ۱۴۲۲ق.
۹. فهرست نجاشی: فهرست أسماء مصنفی الشیعة (رجال النجاشی)، احمدبن علی نجاشی، به کوشش سید موسی شبیری زنجانی، قم، مؤسسهٔ النشر الاسلامی، چاپ هفتم، ۱۴۲۴ق.
۱۰. نقض (بعض مثالب النواصب فی نقض بعض فضائح الروافض)، عبدالجلیل قزوینی رازی، به کوشش سید جلال‌الدین محدث ارموی، تهران، انجمن آثار ملی، چاپ دوم، ۱۳۸۵ش.

۱. همگی منابع، چاپ اول هستند و اگر غیر از این بوده، در مشخصات هر منبع بدان اشاره شده است.





## دست‌رسی نویسنده تاریخ قم به مصادر کتاب

نیوشا صداقت‌کیش

تاریخ قم از منابع اصیل و ارزشمند سده چهارم هجری است. اصل کتاب به زبان عربی بوده و در سال ۳۷۸ توسط حسن بن محمد بن حسن قمی که از علمای قرن چهارم هجری است و به تشویق صاحب‌بن عبّاد اسمعیل وزیر دانشمند فخرالدوله دیلمی تألیف شده است. در سال ۸۰۵ و ۸۰۶ هجری توسط حسن بن علی بن حسن بن عبدالملک قمی به فارسی ترجمه شده است. از اصل کتاب هیچ اثری نیست و آنچه به عنوان تاریخ قم نوشته شده است از روی نسخه‌ای که در سال ۱۰۰۱ تحریر شده به طبع شده است.

با وجود این شواهدی که حاکی از وجود متن عربی تا قرن چهاردهم است؛ به نوشته نوری، سید احمد حسینی عاملی‌نواده محقق کرکی و مؤلف منهج الصفوی نسخه عربی کتاب را در اختیار داشته است. آقا محمدعلی بهبهانی نیز در حاشیه بر نقدالرجال از اصل تاریخ قم استفاده کرده است. به گزارش میرزا علی‌اکبر فیض قمی در تذکره شعرای قم نسخه‌ای از متن عربی تاریخ قم در دوره قاجار کتابخانه میرزا سید محمد شهشانی اصفهان بوده است. همچنین امین عاملی از وجود نسخه‌ای از کتاب در کتابخانه حسینیه شوشتریها در نجف خبر داده که نسبت به عربی یا ترجمه‌بودن آن شک داشته است. در حال حاضر نسخه عربی کتاب در دست نیست و فقط به ترجمه فارسی آن دست‌رسی داریم.

نویسنده دلایل تألیف کتاب را این‌گونه ذکر می‌کند:  
۱. مردم بیشتر از من نسبت به تألیف کتاب مایل بودند چرا که بر آن بودند تا اخبار و روایات به صورت مکتوب همچون میراث به نسلهای بعد منتقل شود.  
۲. ابوالفضل محمد بن الحسین العمید به کرات گفته بود: تعجب می‌کنم کتابی درباره قم در دست نیست.

چون ابوعبدالله حمزه بن حسن اصفهانی کتاب اصفهان را تصنیف کرده بود در شرح قصص و اخبار قم هیچ شروعی نداشت، به همین دلیل، ابوالفضل محمد بن الحسین العمید از برادرش خواست که وقتی به قم رسید

در احوال اهل آن جستجو کند و کتابی از اخبار قم تألیف کند.

چه بسیار معرفیها که از این کتاب ارزشمند طی این دوران داشتیم و نقدهایی که صاحب‌نظران زیادی بر آن داشتند. این امر خود گواه خوبی است بر اینکه این اثر از نفایس کتب تاریخی به شمار می‌رود.

بدون اغراق می‌توان گفت کتابی با این ویژگی در آن دوران نادر بود چرا که نویسنده اکثر موضوعات آن را با اشاره به مستندات تاریخی ارائه می‌کند. در این مقاله نحوه دست‌رسی نویسنده به این مصادر را مشخص می‌کنیم.

درباره تاریخ قم چندین مقاله نوشته شده و در آنها به ابعاد مهم این اثر توجه شده است. مهمترین بررسی کتابشناسی این کتاب، مقاله مفصل مدرسی طباطبایی<sup>۱</sup> درباره مصادر تاریخ قم است. نوشته حاضر تکمله‌ای بر آن مقاله است.

روند مطالعات کتابشناختی و متن‌شناختی تاریخ قم را شاید بتوان به صورت زیر تدوین کرد:

- سفارش نگارش کتاب از سوی صاحب‌بن عبّاد (به نوشته خود نویسنده)
  - گردآوری مطالب (که حسن بن محمد بن حسن قمی خود گاه‌گاہ درباره آن می‌نویسد ولی معلوم نمی‌کند که قصد او از ذکر منابع آیا خودآگاهی کتابشناختی است یا تنها اثبات منابع معتبر)
  - تهیه اصل کتاب (که معلوم نیست به دست چه کسی - ظاهراً در سال ۳۷۸ - پاکنویس شده است)
  - اهدای کتاب (که نشانه‌ای از آن نیست)
  - رونویسهای کتاب
  - ترجمه‌های کتاب
  - ترجمه فارسی
  - رونویس سال ۱۰۰۱ق
  - سیر حرکت کتاب از نویسنده به مالکان دیگر و کتابخانه‌ها
  - نسخه‌های موجود
  - نخستین تصحیح نسخه خطی
  - چاپ در سال ۱۳۱۳ش
۱. کتابشناسی آثار مربوط به قم، مأخذ تحقیق درباره قم، قم، چاپ حکمت، ۱۳۵۳ش.

ضیعتها بوده ذکر ضیعتهای همدان و نهاوند یافتم که آن را نیز یاد کردم و آن این است» (ص ۱۲۰: س ۱۳).

نویسنده خود نسخه‌ای به مهر احمد بن محمد، عامل قم، یافته که در آن مبلغ مال و وظیفه خراج کوره قم مشخص شده است. «من نسخه‌ای دیگر یافتم به مهر احمد بن محمد عامل قم...» (ص ۱۲۵: س ۵).

نویسنده خود کتابی در باب منفعت‌های جهبذ دیده و بعضی از نوشته‌های آن را در کتابش آورده است: «من در کتابی یافتم عمل و دستوری ناطق به قدر منفعت‌های جهبذ چنین نوشته بودند که...» (ص ۱۵۵: س ۱۲).

نویسنده خود شکایت‌نامه یکی از ارباب نهاوند را دیده و به اختصار موضوعاتی از آن را در کتابش قید کرده است: «پس من در این موضع از مظلومه و شکایت‌نامه از خلاصه معانی او بر وجه اختصار بعضی یاد کردم...» (ص ۱۸۲: س آخر).

حسن بن محمد بن حسن قمی خود در کتاب علی بن الحسین بن عبدالله عیسی کاتب و همچنین در دستور عاملان برادرش مبلغ دستور خراج به کوره قم را دیده است. او این کتاب را در دفاتر رساتیق قدیمه پیدا کرده است: «و من یافتم علی بن الحسین... (در دفاتر رساتیق ذکر کرده‌اند)» (ص ۱۳۲: س ۴).

**استفاده از مصاحبه:** در تألیف این کتاب نویسنده فقط یک بار با شیخ قزوینی گفتگو داشته و قسمتهایی از حکایتی را که درباره دستورات خراج به قم در آن روزگاران از او شنیده بود، در این کتاب آورده است: «عاملان جبل و دیلم بر روایت شیخ قزوینی و غیره که مرا حکایت کردند...» (ص ۱۴۴: ب ۲: س ۸).

نویسنده خود در اخبار مهتدی مرویه از عبیدالله بن سلیمان بن وهب خوانده است که «من در اخبار مهتدی مرویه از عبیدالله بن سلیمان بن وهب خوانده‌ام که عبیدالله گفت که...» (ص ۱۴۷: ب ۲: س ۴).

**استفاده از خاطرات:** نویسنده خود در قبالة نو و کهنه مطالعه کرده و در این قسمت از خاطرات خود هم استفاده می‌کند: «من خوانده‌ام در قبالة نو و کهنه که...» (پس در خاطر من آمد که...» (ص ۳۲: س ۲۲). همچنین

- چاپ دوم در سال ۱۳۶۱ش

- معرفیها، بررسیها و نقدها بر کتاب و اجزای آن

- معرفیها، بررسیها و نقدها بر تصحیح کتاب

- معرفیها، بررسیها و نقدها بر چاپ کتاب

- تصحیح دوم در سال ۱۳۸۵ش

- معرفیها، بررسیها و نقدها بر تصحیح دوم کتاب

- معرفیها، بررسیها و نقدها بر چاپ تصحیح دوم کتاب

- بررسی مصادر کتاب (که مدرسی طباطبایی به خوبی از پس آن برآمده است).

- بررسی روش نویسنده در دستیابی و بهره‌گیری از مصادر (که موضوع این نوشته است).

نویسنده در گردآوری مطالب این کتاب از روش اختصار بهره گرفته است برای مثال می‌گوید: «اختصار می‌نمایم...» (ص ۶۰: س ۵).

**استفاده از اسناد و دفاتر اصیل:** «من یافتم از تواریخ که مفلح ترکی امیر قم بود و...» (ص ۳۸: س ۳).

«من که مصنف این کتاب هم دیده‌ام و هم شنیده‌ام از کسی...» (ص ۷۶: س ۸). نویسنده خود شخصاً مطالب این قسمت را پیدا کرده است.

همچنین کتابی را یافته که در آن نام مالهای تعیین شده برای قم را ذکر می‌کنند: «چنین گوید مصنف این کتاب که کتابی یافتم که در آن کتاب ذکر مالها که هر سال به قم معین و وضع کرده بودند و بر آن دستورات نوشته و مال هر بابی از آن جدا کرده و رسم و عادت مساح و زمین و اوضاع و اعمال ایشان پس من در این موضع آن را ایراد کردم و بنوشتم» (ص ۱۰۷: س ۲).

نویسنده خود در بعضی از دفاتر قدیمه نسخه‌ای از عقدنامه‌ها یافته و در این کتاب قید کرده است: «من از عقدنامه‌ها نسخه‌ای یافتم در بعضی از دفاتر قدیمه عتیقه و آن این است...» (ص ۱۴۹: س ۶).

نویسنده خود در کتابی مطالبی یافته که در این قسمت از آنها یاد کرده است: «و در کتاب مجوس چنین یافته‌ام که...» (ص ۸۹: س ۲ و ۳).

نویسنده خود در دفتری در باب ذکر ضیعت‌های همدان و نهاوند مطالبی یافته است و آنها را در این کتاب آورده است: «و من در آخر دفتری که در آن ذکر این طسوق و



## دربارهٔ بیتی از گلستان

وحید سبزیان پور\*

در گلستان چاپ خطیب رهبر (۱۳۶۸: ۲۶۲) آمده است:  
آن نشیدی که فلاطون چه گفت

مور همان به که نباشد پرش

در چاپ گلستان یوسفی (۱۳۶۸، ۱۱۵) در این بیت،  
به جای فلاطون، حکیمی آمده است.<sup>۱</sup>

باید پرسید که آیا واقعا سعدی این جمله را به  
افلاطون نسبت داده است؟ آیا در جایی این مطلب را  
دیده و یا شنیده است؟ و کدام یک صحیح است فلاطون  
و یا حکیمی و آیا اصولاً تفاوتی بین این دو وجود دارد؟  
در پاسخ باید گفت: براساس تحقیق نویسنده این انتساب  
به افلاطون دیده نشده ولی راغب اصفهانی در کتاب  
محاضرات الادبا (۱۴۲۰: ۷۶۳/۲) بیت شعر عربی را  
ذکر کرده که به اعتقاد او از فارسی ترجمه شده‌اند. یکی  
از آن ابیات بیت زیر است که نشان می‌دهد مفهوم بال  
در آوردن مور و نزدیک شدن به مرگ یک مفهوم قدیمی  
ایرانی است که به ادب عربی نفوذ کرده و در هاضمهٔ این  
فرهنگ هویت ایرانی خود را از دست داده است:

وَإِذَا اسْتَوَتْ لِلنَّمْلِ لَلنَّمْلِ أَجْنِحَةٌ

حَتَّى يَطِيرَ فَقَدْ دَنَا عَطْبُهُ<sup>۲</sup>

ترجمه: هرگاه برای مور بالی فراهم آید که پرواز کند  
زمان مرگش فرا رسیده است.

هرچند سخن راغب از هر جهت اطمینان‌بخش است  
ولی نظر میدانی (۲۰۰۳: ۱۰۵/۱) که ضرب‌المثل «إذا أراد  
الله هلاك النملة أنبت لها جناحين» را از امثال مولد (غیر  
عربی و تازه‌وارد به زبان عربی) دانسته، جای هرگونه  
تردید را در ایرانی‌بودن این مضمون از میان برمی‌دارد.  
ثعالبی در المحاضرة و التمثیل ابیاتی را آورده که  
شاعر صریحاً ضرب‌المثل «إذا جاء أجل البعير حام حول  
البئر» را ایرانی دانسته است:

\* دانشیار گروه زبان و ادبیات عرب دانشگاه رازی.

۱. خزائلی (ص ۴۲۹) نیز فلاطون آورده و در شرح بیت یادآور شده  
که در برخی نسخه‌ها به جای فلاطون حکیمی آمده است.
۲. دهخدا (۱۳۶۳: ۱۸۸۳/۴) بدون اشاره به ریشهٔ ایرانی این بیت  
آن را نقل کرده است.

در صفحهٔ ۱۰۶ هم از خاطراتش استفاده کرده است: «با  
خاطرم آمد به ضرورت آن را ایضا در این کتاب ذکر  
کردم.»

**اختصار منابع:** در این قسمت هم از اختصار استفاده  
شده است.

«پس اختصار کردم بر ذکر اسامی ضیعتها و دیه‌های  
مجرد از مال و خراج...». همچنین در این قسمت از  
ترتیب اسامی هم استفاده می‌کند «من نامهای ایشان اینجا  
تکرار می‌کنم بر وجه ترتیب...» (ص ۱۳۵: س ۶).  
در سایر قسمتها از روایات و حکایات افراد معتبر  
و حتی عامهٔ مردم برای تدوین کتاب تاریخ قم استفاده  
کرده است که در اینجا از آوردن اسامی آنها صرف‌نظر  
می‌کنیم.

**نگاه انتقادی:** نویسنده پس از بررسی به حکایات مختلف  
آن حکایتی را که به نظر خودش صحیح‌تر است بیان  
می‌کند و خود در این باره مثلاً می‌گوید: «پس به درستی  
که تفسیر برقی زاید است بر همه و کلام همدانی و غیر  
صحیح است و آنچه اصفهانی گفت... غلط و سهو است»  
(ص ۵۸: س ۹).

نویسنده با توجه به اسنادی که در اختیار داشته صحت  
و درستی روایتی را که در این قسمت آورده است تصدیق  
می‌کند: «ذکر آن کسانی که مباشر و مساحت بوده‌اند از  
عمال و غیر عمال بر اختلاف روایات، به حقیقت و  
درستی که به قم...» (ص ۱۰۱: ب ۲: س ۲). «خلاف آن  
روایت است...» (ص ۳۸: س ۴).

نویسنده منبع را نقد هم می‌کند: «آن آتش که مجوس  
در آن غلو کرده‌اند...» (ص ۸۹: س ۹).

نویسنده روایت را نقد و با وضعیت کنونی مقایسه  
می‌کند و اشتباه را یادآور می‌شود: «این روایت متفاوت  
است و از خلافتی خالی نیست زیرا که...» (ص ۱۰۳: س  
۱۱).



و أشارت الفرس فی أجنادها مثلاً  
وللأعاجم فی آیامها مثل  
قالوا: إذا جملٌ حانت منيته  
أطاف بالبئر حتى يهلك الجمل<sup>۱</sup>  
(تعالی ۲۰۰۳: ۲۰۳)

ترجمه: ایرانیان در میان لشکریان خود مثلهایی دارند  
ایرانیان در روزگار خود امثال داشتند  
می‌گویند: اگر مرگ شتری فرا رسد  
در اطراف چاه پرسه می‌زند تا بمیرد  
نویسنده این مقاله برای توجیه انتساب این ضرب‌المثل  
به افلاطون، در مقاله‌ای در دست چاپ<sup>۲</sup>، راههای دور و  
دراز رفته است، ولی پس از سامان یافتن مقاله مذکور، با  
دیدن لفظ حکیم در چاپ یوسفی به جای افلاطون، این  
ابهام برایش برطرف شد و معلوم گردید بی‌آنکه یوسفی  
از ریشه ایرانی این ضرب‌المثل اطلاع داشته باشد، انتخابی  
درست و دقیق داشته است.<sup>۳</sup>  
خزائلی (۱۳۶۳: ۱۱۷) ضرب‌المثل عربی «اذا اراد الله  
إهلاك نملة انبت لها جناحین» را بدون هیچ توضیحی به  
عنوان شاهی برای بیت سعدی آورده است.

دهخدا در جای‌جای امثال و حکم در ذیل «اذا اراد  
الله إهلاك نملة انبت لها جناحین»، «مور را چون اجل  
رسد پر برآرد» و «اذا جاء أجل البعیر حام حول البئر»  
اشعاری با مضمون ضرب‌المثل بالا از شاعران ایرانی نقل  
کرده ولی به بیت مورد نظر ما در گلستان اشاره نکرده  
است (نک: دهخدا، ۱۳۶۳: ۸۹، ۹۱، ۱۷۸، ۱۳۸۶، ۱۷۵۵،  
۱۸۸۳، ۱۹۰۲).

خزائلی (۱۳۶۳: ۴۷۶-۴۷۷) در شرح این بیت از  
گلستان «هر آنکه گردش گیتی به کین او برخاست /  
به غیر مصلحتش رهبری کند ایام» چهار شاهد عربی بدین  
شرح آورده است: ۱. اذا جاء أجل البعیر حام حول البئر،  
۲. اذا اراد الله شيئاً هیأ اسبابه، ۳. کالساعی بظلفه الی  
حتفه، ۴. اذا جاء القضاء عمی البصر.

او هیچ توضیحی درباره آنها نداده است به گونه‌ای  
که خواننده یقین می‌کند این مضامین عربی بوده و وارد  
زبان فارسی شده‌اند.

محفوظ<sup>۴</sup> (۱۳۳۷: ۱۳۸) برای نشان‌دادن تأثیر امثال  
عربی در اشعار سعدی، پس از ذکر ضرب‌المثل «اذا اراد  
الله إهلاك النملة انبت لها جناحین» سه بیت از ابیات

سعدی (یک بیت عربی و دو بیت فارسی) را به شرح زیر  
برای شاهد مدعای خود آورده است:  
ماذا أخاضک یا مغرور فی الخطر  
حتى هلکت فلیت النمل لم یطر  
آن نشیدی که فلاطون چه گفت  
مور همان به که نباشد پرش  
چه بر سر آید ازین شوق غالبم دانی  
همانچه مورچه را بر سر آمد از پر خویش  
محفوظ (۱۳۳۷: ۱۰۷) بیت زیر از سعدی را که در  
همان مضمون است مقتبس از حدیث دانسته است:

کبوتری که دگر آشیان نخواهد دید  
قضا همی بردش تا به سوی دانه دام  
اذا قضی الله لرجل ان یموت بأرض جعل له، الیها  
حاجة.  
ترجمه: اگر خداوند برای کسی مرگ را در سرزمینی مقرر  
کند او را نیازمند به آن مکان می‌کند.  
اذا ما حمام المرء کان ببلدة  
دعته الیها حاجة فیطیر

۱. دهخدا در امثال و حکم (ص ۱۷۸) بدون هیچ شرح و توضیحی  
این دو بیت را نقل کرده است.

۲. این مقاله با عنوان «تأثیر پندهای انوشروان و بزرگمهر در گلستان  
سعدی» در مجله علمی پژوهشی دانشکده ادبیات دانشگاه  
تربیت معلم در دست چاپ است.

۳. دلیل ما بر اینکه یوسفی به ایرانی بودن این مثل توجه نداشته، این  
است که هیچ اشاره‌ای به آن نکرده است. یوسفی در صفحه ۳۸۹  
نمونه‌هایی از این مضمون را در امثال و اشعار عربی و غزلیات  
سعدی و دیوان فرخی سیستانی آورده ولی هیچ اشاره‌ای به  
ایرانی بودن این مضمون نکرده است.

۴. حسینعلی محفوظ اولین دانشجوی دکترای خارجی دانشگاه  
تهران، پایان‌نامه خود را در رشته زبان و ادبیات فارسی به  
راهنمایی بدیع‌الزمان فروزانفر با عنوان «سعدی و متنبی» در سال  
۱۳۳۷، به منظور نشان دادن تأثیرپذیری سعدی از ادب عربی  
نوشت (نک: مجله دانشکده ادبیات، ش ۳، ص ۳، ۱۳۳۵، ص  
۹۴ و ۹۵) و تعدادی از صاحب‌نظران، به علت بی‌انصافی او در  
خصوص سعدی و تعصب نسبت به ادب عربی ادعاهایش را  
مورد نقد و بررسی قرار دادند (برای نمونه، نک: مهدوی ۱۳۷۰:  
۲۸؛ محقق ۱۳۶۶: ۱۷۷/۳-۱۸۴؛ انوار ۱۳۶۶: ۳۴۷/۳-۳۸۹) از  
قراین یک سونگری و تعصب او تکرار یک مضمون با تعبیر  
مختلف در دو یا چند بخش مختلف است.



إذا ما دنا حنط الفراشة أقيلت / إلى وهجان النار  
تطلب مخلصا. (ثعالبي ۲۰۰۳ الف: ۴۰۶).

ترجمه: هنگامی که مرگ پروانه نزدیک می‌شود، از  
شعله آتش نجات می‌طلبد.

«إذا جاء أجل البعير حام حول البئر» (دهخدا ۱۳۶۳:  
۸۹؛ و میدانی ۲۰۰۳: ۱۰۵/۱)؛

ترجمه: چون مرگ شتر رسد، اطراف چاه می‌گردد.  
إذا ما أراد الله إهلاك نملة / سمت بجناحيها إلى الجو  
تصعد (ابشيهي ۲۰۰۱: ۵۵/۱).

ترجمه: وقتی خداوند خواستار مرگ مورچه شود با  
بالهایش به آسمان می‌پرد.

إذا ما أراد الله إهلاك نملة / أطال جناحيها فسيفت  
إلى العطب (ابن عربشاه: ۳۷۹).

ترجمه: وقتی خداوند خواستار مرگ مورچه شود  
بالهایش را بلند می‌کند و به سوی مرگ رانده می‌شود.  
فإذا أراد الله مهلك نملة / هيأ لها كيما تطير جناحا (ابن  
خاتمه ۱۳۹۹: ۱۳۷).

ترجمه: وقتی خداوند خواستار مرگ مورچه شود برایش  
بالی تدارک می‌بیند تا پرواز کند.

نویسنده کتاب زهرالاکم (یوسی ۲۰۰۳: ۱۲۹/۱)  
ضرب المثل «إذا أراد الله إهلاك النملة جعل لها أجنحة  
تطير بها» را از امثال عامیانه عرب دانسته، می‌گوید: هارون  
الرشيد دائما برای مصیبت برمکیها این ضرب المثل را به  
کار می‌برد.

جاحظ بدون اشاره به گوینده بیت زیر آن را در کتاب  
الحيوان خود نقل کرده است.

وإذا استوت للنمل أجنحة / حتى يطير فقد دنا عطفه  
(جاحظ ۱۹۹۷: ۱۷/۲).

ترجمه: هرگاه برای مورچه بال فراهم آید که پرواز  
کند زمان مرگش رسیده است.

۱. اینکه یوسی این مثل را عامیانه دانسته است از نشانه‌های نفوذ  
فرهنگ شفاهی ایرانیان به زبان و ادب عربی است که بی‌آنکه  
بسیاری از آنها در جایی مکتوب باشد از طریق ارتباط ایرانیان  
و عربها منتقل شده است.

۲. ابوالعاهیه از شاعران عربی است که متأثر از امثال ایرانی است.  
شوقی ضیف در مورد او می‌گوید: یزيع (ابوالعاهیه) حکما و  
امثالا كثيرة مقتبسا لها من الآداب الفارسية (شوقی ضیف ۱۹۶۶:  
۲۵)؛ ترجمه: حکمت و امثال بسیاری از ادب ایرانی را در  
اشعار خود منتشر کرده است.

در این بخش برای نشان‌دادن تأثیر اندیشه‌های ایران  
قبل از اسلام به نمونه‌هایی از این دو مضمون در ادب  
عربی و فارسی اشاره می‌کنیم:

در ادب فارسی: ابیاتی که در این بخش آمده، همگی  
نقل از امثال و حکم دهخدا است:

مثل است اینکه چو موشان همه بیکار بمانند  
دنه‌شان گیرد و آیند سر گربه بخارند  
(ناصر خسرو، ۱۷۸)

مار را چون اجل فراز آید  
بر سر ره خلقش آید  
(سنایی، ۱۷۸)

اشتر چو هلاک گشت خواهد  
آید به سر چه و لب جر  
(ناصر خسرو، ۸۹)

چون خدای تباه کردن موری اراده فرماید او بال بر او  
رویاند (عتبی، ص ۸۹).

هرآن دیو کاید زمانش فراز  
زبانش به گفتار گردد دراز  
(فردوسی، ۱۹۰۲)

چنین گفت شیرژیان با پلنگ  
که بر غرم چون روز شد تار و تنگ  
به نیک و بد کار خود ننگرد  
بیاید دمان پیش ما بگذرد  
چو وقت مرگ مار آید  
به گرد رهگذر گردد  
(فردوسی، ۱۷۹)

دشمن خواجه به بال و پر مغرور مباد  
که هلاک و اجل مورچه بال و پر اوست  
(فرخی، ۱۷۵۵)

ز حرص دانه را در این دامگاه نزدیک است  
که همچو مور ترا بال و پر شود پیدا  
(صائب، ۱۷۵۵)

در ادب عربی: «إذا أراد الله إهلاك النملة انبت لها  
جناحين» (نقل از دهخدا ۱۳۶۳: ۸۹)، (میدانی ۲۰۰۳:  
۱۰۵/۱)؛

ترجمه: هرگاه خدا مرگ مورچه را اراده کند، برایش دو  
بال می‌رویاند.

- ابوالعَناهية<sup>۱</sup> نیز با الهام از این مثل ایرانی گفته است:  
وَإِنْ اسْتَوَتْ لِلنَّمْلِ أُجْنِحَةٌ / حَتَّى يَطِيرَ فَقَدْ دَنَا عَطْبُهُ  
(ابوالعَناهية ۱۴۱۷: ۶۳)
- ثعالبی نیز ابیات زیر را در همین مضمون از میکالی<sup>۱</sup> نقل کرده است:  
ارض من دنیاک بالقو / ت وإن كان یسیرا // فهلاک النمل  
آن یک / سی جناحاً فیطیرا (ثعالبی ۲۰۰۳ الف: ۳۵۴).  
ترجمه: از دنیا به خوراکت راضی باش، اگرچه کم باشد //  
زیرا مرگ مورچه در بالی است که با آن پرواز می کند.  
سعدی در گلستان مضمون بالا را به لباس نظم در آورده  
است: ماذا اخاضک یا مغرور فی الخطر / حتی هلکت  
فلیت النمل لم یطر (گلستان، یوسفی، ص ۱۱۵)؛ ترجمه:  
ای فریفته دنیا چه چیزی تو را به خطر انداخته است که  
به هلاکت افتادی، ای کاش مورچه پرواز نمی کرد.
- منابع**
- آذرشب، محمدعلی، ۱۳۸۴، «اسر ایرانیة فی الحضارة الاسلامیة»، انجمن ایرانی زبان و ادبیات عربی، شماره ۱، صص ۱۵-۲۳.
- ابن خاتمة الانصاری، احمد بن علی ۱۳۹۹ق / ۱۹۷۸م، الدیوان، حقه محمد رضوان الدایة.
- ابن عربشاه، احمد بن محمد الحنفی (بی تا)، فاکهة الخلفاء و مفاکهة الظرفاء، تحقیق و تعلیق محمد رضوان مهنا، القاهرة، مکتبة الایمان.
- انوار، امیر محمود، ۱۳۶۹، «مقایسه سعدی و متنبی»، ذکر جمیل سعدی، ج ۳.
- ثعالبی، ابومنصور، ۱۹۴۷، یتیمة الدهر فی محاسن أهل العصر، تحقیق محمد محیی الدین عبدالحمید، مکتبة الحسین التجاریة، القاهرة.
- -----، ۲۰۰۳ الف، ثمار القلوب فی المضاف و المنسوب، تحقیق و شرح و فهرسة قصی الحسین، بیروت، دار و مکتبة الهلال.
- -----، ۲۰۰۳ ب، التمثیل و المحاضرة، تحقیق و شرح و فهرسة قصی الحسین، دار و مکتبة الهلال، بیروت.
- الجاحظ، عمر بن بحر، ۱۹۹۷، کتاب الحيوان، شرح و تحقیق یحیی السامی، بیروت، دار و مکتبة الهلال.
- خزائلی، محمد، ۱۳۶۳، شرح بوستان سعدی، جاویدان، چ ۵.
- دهخدا، علی اکبر، ۱۳۶۳، امثال و حکم، تهران، امیرکبیر.
- الراغب الاصفهانی، ابی القاسم الحسین بن محمد بن المفضل، ۱۴۲۰، محاضرات الادباء و محاورات الشعراء و البلغاء، حقه و ضبط نصوصه و علق حواشیه عمر الطباع، شركة دار الارقم بن ابی الارقم للطباعة و النشر.
- سبزیان پور، وحید، ۱۳۸۴، «بازشناسی منابع حکمتهای عربی کتاب امثال و حکم دهخدا»، مجله انجمن ایرانی زبان و ادبیات عربی، ش ۳، صص ۵۵-۶۹.
- شوقی ضیف، ۱۹۶۶، تاریخ الادب العربی، العصر العباسی الاول، الطبعة الرابعة، دارالمعارف بمصر.
- سعدی، ۱۳۶۸، گلستان سعدی، به کوشش خلیل خطیب رهبر، صفی علیشاه، چ ۵.
- سعدی، ۱۳۶۸، گلستان سعدی، تصحیح، و توضیح غلامحسین یوسفی، خوارزمی، چ ۱.
- مجله دانشکده ادبیات، ش ۳، ص ۱۳۳۵، ص ۹۴ و ۹۵.
- محفوظ، حسین علی، ۱۳۳۷، متنبی و سعدی، روزنه، چ ۱.
- محقق، مهدی، ۱۳۶۶، «میزان تأثیر سعدی از متنبی»، ذکر جمیل سعدی، ج ۳، صص ۱۷۷-۱۸۴.
- مهدوی دامغانی، احمد، ۱۳۷۰، «همه گویند ولی گفته سعدی دگر است»، ایران شناسی، س ۳، ش ۱، صص ۲۶-۴۰.
- الميدانی، ابوالفضل احمد بن محمد بن احمد بن ابراهیم النیشابوری، ۲۰۰۳، مجمع الأمثال، تحقیق و شرح و فهرسة قصی الحسین، بیروت، دار و مکتبة الهلال.
- الیوسی، الحسن، ۲۰۰۳، زهر الأکم، تحقیق و شرح و فهرسة قصی الحسین، بیروت، دار و مکتبة الهلال.
- 
۱. ابوالفضل میکالی از شاعران و شخصیت‌های ادبی ایرانی و خراسانی است که ثعالبی در یتیمة الدهر (۱۹۷۳: ۳۵۴/۴) از فضل و دانش و تألیفات متعدد او سخن گفته است. همچنین نک: آذرشب ۱۳۸۴: ۲۲).

